

رؤیای بر باد رفته

حمیده سادات، حبیبی

شابک: ۱۵۰۰۰ ریال 7-232-286-600-978 :
شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۷۴۵۵۳
عنوان و نام پدیدآور: رؤیای بربادرفته / حمیده سادات حسینی.
مشخصات نشر: تهران: هزاره ققنوس، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۶۴ ص.: ۵/۳۱×۵/۱۴ س.م.
موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع: Persian fiction -- 20th century --
رده بندی دیویی: ۶۳/۳۹۸
رده بندی کنگره: ۸۳۴۱۳ PIR ۱۳۹۷ ۸۳۴۱۳ PIR ۸۶۷۸۳۴۹ س/س
سرشناسه: حسینی، حمیده سادات، ۱۳۷۳-
hoseyni, Hamideh sadat
وضعیت فهرست‌بندی: فیا

رؤیای بربادرفته



نشر هزاره ققنوس

© حق چاپ: ۱۳۹۷ انتشارات هزاره ققنوس

نویسنده: حمیده سادات حسینی

ناشر: هزاره ققنوس

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۸

طرح جلد: طیبه گمار

صفحه آرایشی: آتلیه انتشارات هزاره ققنوس

شابک: ۶۰۰-۲۸۶-۲۳۲-۷-۹۷۸

حروف متن: نازنین نازک ۱۴ روی ۲۴

لیتوگرافی و چاپ: سفیر قلم

شمارگان: ۵۵۰

بها: ۱۵۰,۰۰۰ ریال

نشانی: تهران خیابان انقلاب - خیابان رامسر - پلاک ۱ واحد ۵ تلفن ۸۸۴۱۷۸۳۳

www.nashrehezare.ir

مقدمه:

ایده‌آل گرا بودم، همیشه بهترین را می‌خواستم، دلم می‌خواست
توی گوش دنیا زمزمه کنم و اون آرزومو برآوردم. ولی همه
چی هم اونطور که من می‌خواستم نمی‌شد. ولی دلم فقط
یک تغییر به تحول به سونامی می‌خواست که زندگی‌م عوض
کنه خیلی خسته‌کننده و تکراری بود.

من فقط دلم می‌خواست چیزی که در درون من هست اون
چیزی که مثل خوره توی وجودم افتاده بود رو به طوری روشن
کنم تا که شاید با روشن شدن اون، تغییری که می‌خواستم رو
ببینم.

موسیقی گوش می کردم، فکر می کردم، گاه گذاری می نوشتم اما نمی شد هیچ وقت.

سردرگمی اذیت می کرد حس می کردم نفس کشیدنم بیهوده و بی جهت است. هیچ وقت، هیچ کس اون توانایی یا به نظر خودم اون حسی که در درون من بود رو نتونست بفهمه و ببینه، فکر می کردند شاید خیلی آدم معمولی ام. اما من خیلی با بقیه فرق دارم حداقل خودم از این مطمئنم من خیلی از چیزها رو خیلی وقت ها بهر فکر فکرم و درک کردم. ولی من مثل بچه های دیگر نبودم هیچ چیز را نمی گفتم فرق من این بود من همه ی مسائل را از همان بچگی از روی م مثل حل کردن قند در آب حل می کردم شاید به خاطر این بود که نتوانستم استعداد یا حس هایم را نشان دهم همیشه دوست نداشتم زیاد حرف بزنم.

از حرف های بیهوده و الکی اصلاً رسم نمی آمد. به خاطر همین می گفتند کم حرف و مظلوم است در صورتی که این طور نبود من سعی می کردم بیشتر گوش بدم راجع به حرف هایی که خوب بود فکر می کردم شاید فکر کنید که این برای من یک شعار است اما واقعاً این طور نبود و من کم حرف بودم بیشتر گوش می دادم.

زودرنج و احساسی شدید بودم. از دوستی با هرکسی خوشم نمی آمد و کمی آید. با هرکس کمی تونم ارتباط برقرار کنم باید اصول فکریش خیلی به من شبیه می بود. به خاطر همین هم

هست که دوست زیاد دور خودم جمع کمی کنم فقط در حد چند دوست خوب.

روز هم حس که نه مطمئنم کسی مرا آن طور که هستم کمی شناسد و درک کمی کند، از درونم، از علایقم، از شعرم از قلبم خبر ندارد.

من درون پیچیده‌ای ارم، سخت است کشف کردن آن چیزی که در دلم می‌گذرد. حسداً در زندگی شکست خورده‌ام اما بازگفته‌ام که شاید اصلاً سهراب را به نوشتن من این بود و من باید از اون شکست درس بزرگی بی‌برانم. بهترین حس دنیا برای من لحظه‌هایی که توی خلوت خودم وقتی آهنگ مورد علاقمو گوش می‌دم با یه احساس خیلی خوب هرچی که به قلمم می‌یاد می‌نویسم کاش وقتی یکی حرف‌های دلش رو به نویسه و یا متنی روی کاغذش می‌نویسه که با هزار ذوق و علاقه اون روی کاغذ آورده، هیچ آدم بی‌فکری به یادداشت‌های اون آدم نخنده چون هیچ‌کس از نه قلب نویسنده‌ها خبر ندارد.

هیچ‌کس کمی تونه درک کند که چه غمی یا شادی رو دارن می‌نویسند مخصوصاً در دل‌ها را، آخه کمی دونید که با نوشتن هر خط از درد و دل به آدم یه قطره اشک از چشمای ترش روی

کاغذش می‌ریزد و کاغذش تر می‌شه و جوهر نوشته‌هایش

پخش.

کمی دونید که نوشتن درد و دل از همه‌ی نوشتن‌ها سخت‌تره

حتی ان آوردن غم روی کاغذ سخت‌تر است.

www.ketab.ir